

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

المقصد الاول: في الأوامر

این که آیا خود بحث اوامر داخل در تعریف علم اصول است یا نه؟ و به تعبیر دیگر: آیا ضابطه‌ای که برای مسائل علم اصول بیان کردند شامل بحث اوامر می‌شود یا نه؟ محل بحث است.

دأب اصولی‌ها بر این است که مبحث اوامر را همگی به عنوان يك مسئله مهم از مسائل علم اصول قرار داده‌اند؛ ولی بعضی‌ها گفته‌اند: این بحث، عنوان مبادی را دارد.

آخوند طی 13 فصل، مباحث مقصد اول - بحث اوامر - را بحث می‌کنند:

در این فصل راجع به ماده امر، یعنی: «أ - م - ر» در چندین جهت بحث می‌شود. جهت اول: معانی لفظ «امر» از نظر لغت و عرف و اصطلاح

از نظر لغت برای «أ - م - ر» 7 معنا ذکر شده است:

- 1- «أمر» به معنای طلب آمده است: أمره بكذا، یعنی: طلب منه بكذا.
- 2- «أمر» به معنای شأن (شأن، یعنی: يك حالت مخصوص): شَغَلَنِي أمرُ كذا.
- 3- «أمر» به معنای فعل (فعل لغوی، نه فعل نحوی): وما أمرُ (=کار و فعل) فرعونَ برشيدَ.
- 4- «أمر» به معنای فعل عجیب: فلمّا جاء أمرُنا.
- 5- «أمر» به معنای شیء: رأيت اليوم أمرا عجيبا، یعنی: شیئا عجيبا.
- 6- «أمر» به معنای حادثه: أمرُ كربلا عظيمٌ، یعنی: حادثه كربلا عظيمٌ.
- 7- «أمر» به معنای غرض: جئتُكَ لأمرِ كذا، یعنی: لغرض كذا.

ظاهر این است که این‌جا مسئله اشتباه مفهوم به مصداق تحقق پیدا کرده است، یعنی: بعضی آنها مفهوم و معنای امر نیست و مصداق برای امر است و عنوان مصداقی را دارد نه عنوان مفهومی. مرحوم آخوند در این‌جا به 4 معنا از این معانی تصریح می‌کند:

این‌که یکی از معانی «أمر» را غرض قرار دادند، غرض، مصداق برای «أمر» است و خود «أ - م - ر» در مفهوم غرض استعمال نشده است؛ و شاهدش این است که در همین مثال «جئتک لأمر کذا» آن‌چه که دلالت بر غرض دارد «لام» است و مدخول لام مصداق کلی غرض است، ولی «أمر» در مفهوم و معنای غرض استعمال نشده است.

پس یکی از مواردی که مصداق و مفهوم اشتباه شده است معنای غرض است که غرض، مصداق امر است؛ نه این‌که «أمر» در معنا و مفهوم غرض استعمال شود.

دیگر آن‌جا است که امر را به معنای فعل عجیب معنا کردند: فلما جاء أمرنا ... أمر به معنای فعل عجیب استعمال نشده است؛ بلکه فعل عجیب يك مصداق برای امر است و امر در معنای دیگری - مثل شیء - استعمال شده است و فعل عجیب مصداق شیء است.

و دو مورد دیگر آن‌جا است که حادثه و شأن را در معنای امر آوردند، حادثه و شأن مصداق معنای امر است و خود امر به معنای شأن و حادثه نیست؛ و این‌جا هم اشتباه مصداق و مفهوم است.

از این بیان، ضعف کلام صاحب فصول روشن می‌شود. صاحب فصول فرموده است: ماده أمر مشترك لفظی بین دو معنا - طلب و شأن - است. صاحب فصول «شأن» را یکی از معانی أمر قرار داده است، و حال آن‌که بیان کردیم که مفهوم شأن معنای أمر نیست، بلکه أمر معنایی دارد که «شأن» مصداقی از آن معنا است.

بعد از این بیان ما يك مطلبی را می‌گوییم، ولی نه به‌طور قطعی و مسلّم، و آن این‌که:

ماده أمر در لغت بعید نیست که مشترك لفظی بین دو معنا - طلب و شیء - باشد. أمر گاهی در معنای طلب استعمال می‌شود و گاهی در معنای شیء استعمال می‌شود.

به عبارت دیگر: آخوند در میان این 7 معنا دیده است که برای تمام آنها نمی‌توان يك قدر جامع تصویر کرد ولی برای 6 معنا غیر از معنای طلب می‌توان يك قدر جامع درست کرد که قدر جامع آن معانی 6 گانه عنوان «شیء» است و از این رو می‌گوید: بعید نیست ماده امر مشترك لفظی بین این دو معنا باشد، یعنی: طلب و شیء.

این معنای أمر در لغت و عرف بود.

در اصطلاح اصولی‌ها: گفته شده است که اجماع قائم است بر این‌که در اصطلاح، ماده امر، حقیقت در قول مخصوص، یعنی: صیغه إفعل و متعلقات آن است.

آخوند می‌فرماید: اگر این اجماع را بپذیریم گرفتار يك اشکالی می‌شویم و اشکال این است که:

نفس مفهوم صیغه إفعل معنای حدّثی ندارد و از مقوله لفظ است و حدث مربوط به مقام معنا است. بحث ما در مصادیق صیغه

افعل - مثل اضربُ،... - نیست که البته اینها معنای حدّی دارند ولی خود مفهوم صیغه افعل به طور کلی معنای حدّی ندارد؛ و وقتی که معنای حدّی نداشت قابل اشتقاق نیست. و اشتقاق در جایی است که يك چیزی معنای حدّی داشته باشد. و جامد چون که معنای حدّی ندارد قابل اشتقاق نیست. از طرف دیگر ما اشتقاقاتی مثل أَمَر، یأمر، مأمور، آمر را می‌بینیم.

پس از يك طرف اجماع داریم که در اصطلاح، ماده أمر، حقیقت در قول مخصوص است. و از يك طرف ما موارد اشتقاقی داریم. در حالی که اشتقاق از این قول مخصوص امکان ندارد، زیرا این قول مخصوص معنای حدّی ندارد.

و از طرفی آنچه که در ذهن ما اصولی‌ها است این است که اشتقاق هم بر اساس همین معنای اصطلاحی است. و لذا در این صورت اشکال متولّد می‌شود.

برای حلّ مشکل دو راه وجود دارد:

1- راه اوّل: ما این معنا را قبول نداریم که اشتقاق به لحاظ این معنای اصطلاحی است. آنچه که اشکال تولید کرد این بود که گفتیم قول مخصوص معنای حدّی ندارد و لذا اشتقاق را نمی‌پذیرد، و از آن طرف در اذهان ما این است که اشتقاق به حسب معنای اصطلاحی است. و راه سدّ اشکال این است که اشتقاق از این معنای اصطلاحی را نفی کنیم؛ بلکه از نظر اصطلاح، أمر، حقیقت در قول مخصوص است، ولی اشتقاقش به حسب معنای لغوی است.

2- راه دوّم: ممکن است مراد علماء در اصطلاح این باشد که وقتی می‌گویند: «أمر، حقیقت در قول مخصوص است»، يك چیزی در این جا حذف شده است و مرادشان این است که: امر، حقیقت در طلب به قول مخصوص است، که کلمه طلب حذف شده است. وقتی این‌طور شد، می‌گوییم: طلب معنای حدّی دارد و یعنی: السعی نحو الشيء و لذا اشتقاق از آن امکان دارد.

و این‌که «طلب» را نیاورند، زیرا دالّ که قول مخصوص است، دلالت بر طلب. بنابراین دالّ را آوردند و از آن مدلول را اراده کرده‌اند. و لذا «أمر» در اصطلاح، خود آن قول نیست تا بگوییم معنای حدّی ندارد؛ بلکه مرادشان طلب است که معنای اشتقاقی دارد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين